

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

اکبر تک دهقان

۸ مهر ۱۳۸۸ - ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۹

آخذ ایرانی و " لذت" آدمکشی!

سالها است که اعمال حکومت اسلامی، از منظر سیاسی و اقتصادی، مورد بحث و تحلیل قرار میگیرد. اما آیا این رژیم در عین حال، نهاد قدرت نیروی اجتماعی معینی، یعنی، آخوندهای شیعه و عناصر خیابانی بیرحم و سرکوبگر آن نیست؟ شناخت از شیوه زندگی، روحیات، عادات، جایگاه خانواده گی، و موقعیت اقتصادی- اجتماعی عناصر تشکیل دهنده این ماشین آدمکشی، میتواند چرایی اعمال ضدبشری آنها را از منظری دیگر نیز روشن ساخته، نقشی آگاهگرانه در مقابله با این دمل سراسر زشتی و چندش و آزاردهندگی، ایفاء کند. جامعه خواهد دید، این بختک ۱۴۰۰ ساله، که روح و جسم انسان ایرانی را زجر داده، تکه پاره میکند، چرا و چگونه در انتهای قرن بیستم، از لابلای تناقضات موجود در ایران و جهان، تحت یک رژیم سیاسی فاشیستی سر بر آورد؟ آنچه که حکومت اسلامی، بیش از هر پدیده ای به آن تکیه کرده، و سلطه گری خود را بر آن پایه تضمین کرده است، اعدام و قتل انسان است. وابستگی رژیم و آخذ قاضی و دادستان بربرمنش به قتل انسان، باید در مرکز شخصیت فردی و موقعیت اقتصادی- اجتماعی نیروی معینی در جامعه هم، نقش محوری پدیده مشخصی را بازتاب دهد؛ در غیر اینصورت، آدمکشی این نکبت زشتی و تباهی، پدیده ای غیرزمینی مانده، قابل توضیح نخواهد بود؛ بحث زیر- هر چند جزء یکی از اولین تجارب از این نوع در طیف چپ انقلابی- تلاشی برای توضیح زمینی این پدیده ظاهراً آسمانی است، که زمینیان را اینهمه ددمنشانه، آزار داده است.

کشتار زندانیان سیاسی و زندانیان عادی تحت عنوان مرتکبین جرائم اجتماعی در رژیم اسلامی، آن جایگاهی را در فرهنگ جامعه " اسلامی" اشغال میکند، که قربانی کردن انسان در بارگاه خدایان و بت ها در دوره بدویت داشت. آنها ۳۰ سال درون زشت و متناقض و چندش آور خود را، در جلد خدا و پیغمبر و امام، مداوماً و در اشکال فوق تصور انسان، تقویت و بازتولید نموده اند. خدا و پیغمبر در اینجا، کسی جز خود او و " جلب رضایت" خدا و پیغمبر از طریق قربانی کردن انسان، چیزی جز ارضاء نیازهای جنسی و قدرت در او- که در اشکال حیوانی سربلند میکنند- نیست. در کارکرد زمینی کنونی- یعنی در جهان واقعی سرمایه- آنها ارتکاب چنین جنایاتی را، به مثابه نوعی چاپلوسی برای صاحبان ثروت و نفوذ انجام داده، از کسب جایگاه یک سلاح بیرحم در نزد صاحبان قدرت، و احساس ناشی از جذب درونی آن در خود، لذت میبرند. آخذ و غیرآخذ همسنگ آن، ارتکاب بیرحمی علیه انسان

را، ایجاد نوعی شرایط همگانی لذت بردن سادیستی برای خود، برای "نخبگان" سیاسی و اقتصادی، و نیروی اجتماعی خویش، همچنین، ایجاد فرصتی برای کشاندن جامعه به موقعیت مازوخیستی، به منظور ارضاء نیازهای روحی انسان خردشده نیز درک میکنند. غم و اندوه جامعه در این خود-آگاهی جنایتکارانه، به معنای رواج هر چه بیشتر شغل روضه خوانی، برای آخذن های مرتجع و کسب و کار مساجد هم است.

آخذنها خود از قربانی کردن و قربانی شدن لذت می برند، و این در جامعه اسلام زده ایران، با روحيات و عادات بخش وسیعی از نیروی اجتماعی طبقات سنتی، پیوند خورده است. آنچه مسلم است، آدم کشی، قساوت و لذت ناشی از آن، یک نیاز روحی را هم در جانین حاکم پاسخ می دهد. در غیر این صورت سلطه گری بربرمنشانه آنها طی ۳۰ سال، قادر نبود، در شیوه زندگی شخصی آنها در جامعه هم، جایی باز کرده، به عنوان فرد دارای زندگی علنی و معمولی نمی بودند. این واقعیت نافی این حقیقت نیست که همه اقدامات افراد و نهاد های سیاسی، اقداماتی برای حفظ و تحکیم موقعیت های قدرت و ثروت برای خود آنها است؛ بلکه علاوه بر آن، بیان این حقیقت است که دنیای درونی انسان، نمی تواند در تناقض مداوم با شرایط بیرونی، باقی بماند. این تناقض خارج از تصور را آخذن اسلامی، در هر لحظه از طریق له کردن دیگران، انکار حقوق اولیه و تحقیر و "ذلت دادن" مازوخیستی به آنان، شکنجه و کشتن هر کسی که در شرایط فکری بهتر و دنیای درونی سالم تری قرار دارد و تبدیل لذت انسانی در زندگی برای مردم، به لذت بردن مازوخیستی از عذاب و رنج تحمیل شده به آنها، انجام می دهد. او نه فقط مستقیماً از عذاب دادن دیگران لذت میبرد، بلکه از لذت مازوخیستی تولید شده در جامعه هم، به طور جنبی، لذت میبرد. لذت بردن مازوخیستی دیگران از عذاب این رژیم پلید، که به جزء مهم فرهنگ ایرانی- اسلامی کنونی* تعلق دارد، برای او احساس رضایت از تبهکاری خود علیه دیگران را تولید میکند.

آخذن و غیرآخذن از جنس او، خود نیز نمونه چنین نوعی از لذت بردن سادیستی، و لذت ناشی از درک و لمس تسکین درد مازوخیستی آن در زندگی دیگران هستند. وقتی آخذن صحنه عزاداری و گریه بازماندگان یک قربانی را میبیند، باز هم به طور مضاعف، در ماندگی مازوخیستی جامعه، در او لذت تولید کرده، باز تولید نیروی اجتماعی آخذن را در جامعه، تضمین میکند. آخذن جانی ایرانی، از ذکر داستان کربلا و شام غریبان، غمگین و متأثر نمیشود، بلکه از آن لذت میبرد، که در اساس تفاوتی با لذت جنسی نداشته، اما نوع تغییر یافته و به شدت بدوی آن است. عزاداری مذهبی، سینه زنی و قمه زنی در تاسوعا و عاشورا، نه فقط یاد آوری یک حادثه در گذشته و یا ایجاد ارعاب علیه مخالفین مذهب در جامعه کنونی، بلکه مهمتر از آن، لذت بردن به شیوه یک سادیست از تصور ذهنی ریختن خون، در زندگی کنونی مبتکران چنین مراسمی است. مراسمی مذهبی شیعه، در فرهنگ و روان شناسی طبقه متوسط سنتی و خرده بورژوازی ضمیمه آن، جای معینی داشته، به جزئی از کاراکتر اجتماعی او، چه بسا هسته اصلی شخصیت او تعلق دارد. درد و غم و اندوهی که از طریق مذهب به موضوع عزاداری تبدیل می شود، قبل از همه، لذت بردن مازوخیستی و نوعی جایگزین برای تسکین رنجهای زندگی روزمره است، که از موقعیت فرودست و عقب مانده او در قبال طبقات جدید جامعه سرمایه داری، ناشی میگردد.

برای یک آخذن قاتل و یا مبتکر صحنه سازیهای مذهبی، خلاف توده اسیر این نظام، لذت بردن سادیستی، همه مفهوم "کار" او را می سازد. برای حاکمان اسلامی، واقعیت وجود این پتانسیل در جامعه و استعداد مذهب فاشیستی شیعه در استفاده از آن، در روان شناسی اجتماعی انسان طبقه متوسط سنتی، روشن بود؛ از آنجا که خود به عنوان آخذن و کاسب و بازاری، با عادات و روحيات طبقات غیر کارگر و غیر مدرن، تا جزئیات آشنا بودند. از این رو آدمکشان اسلامی، میزان کشته شدگان جنگ و مبارزین تیرباران شده را، افزودن بر انبوه قربانیان برای خدا، و از این طریق

کشاندن جامعه به لذت بردن از غم و اندوه و عزاداری محسوب کرده، و پلیدیهای خود را، بر آورنده نیاز های روحی جامعه سنتی نیز به حساب آورده، چه بسا از مردم تحت بردگی خود، طلبکار هم هستند. فراموش نکنیم، محتوا و لحن موسیقی برخی از هنرمندان " بیعت " کرده با رژیم اسلامی، همچنین، روضه و عزاداری های نماز جمعه ها، تماماً همین کارکرد را دارند. موسیقی اسلامی-ایرانی، موسیقی به معنای کلاسیک، یعنی لمس زندگی، تلاش و امید، عشق و زیبایی، شادی و افزودن بر شور زندگی، و هر روز از نو روئیدن نیست. موسیقی اسلامی-ایرانی جعل شده از طریق مذهب شیعه، خود به یکی از ابزار های ارضاء نیاز های مازوخیستی، فریاد در ماندگی از زندگی و مستأصل از شرایط بربرمنشانه قدرت، مبدل گردیده است.

پیدایش کاراکتر یک سرکوبگر افراطی در رژیم اسلامی، از روندهای اجتماعی و روان شناسی خاص خود، برخوردار است. شکل گیری این شخصیت فردی باید به دوره ۵ تا ۱۵ سالگی او، و در یک محیط کاسبی- دلالی سنتی، و یا خانواده سنتی مذهبی شیعه، که دروغ، ریاکاری، خشونت و ارباب، جوهر فرهنگ زندگی روزمره آنها را می سازد، مربوط شود. در این دوره و چنین محیطی، شکل گیری منابع اولیه انرژی جنسی و فشار طبیعی برای ارضاء آن در شرایط محدودیتهای فرهنگی موجود، آن را به سمت تمرکز بر موضوع مذهب، تعبیه سمبل قهار و بی رحمی به نام الله در دنیای ذهنی، سمت می دهد؛ الله در دنیای روحی انسان مسلمان سنتی، سمبل و یا محرکی است، که به مثابه بازتاب آرزوی فرد به کسب موقعیت یک سلطه گر، که در برابر برده زیر دست- یعنی زن و کودکان- هم بیرحم و هم مهربان، در همانحال، علیه دشمنان این نظم بردگی خانوادگی، درنده خو است. تصویرسازی از خون ریخته شده در کربلا، ایجاد ارتباط میان هر تبعیض فرضی و شکست خود در زندگی روزمره با "مظلومیت" حسین، و به مکانیسمی برای شکل دادن به شخصیتی متکی بر "ضربه خوردن علی"، و سرچشمه کربلا مبدل میگردد. نفرت از آزادی زن به دلیل عدم پذیرش قیمومیت مردان توسط آنان، خصومت فاشیستی با کمونیسم، به عنوان عامل تهدید کننده نهاد سرکوب و تحقیر خانواده اسلامی و شیوه زندگی دلالی، انگلی و سنتی او، به محمل زمینی تلافی این مظلومیت ادعائی تاریخی پیوند خورده، ابزار های تسهیل تضمین موقعیت قدرت در خانواده و جامعه را در جامعه مداوماً تغییرکننده صنعتی را، در اختیار او قرار میدهد. این پروسه شکل گیری کاراکتر اسلامی شیعه، در کامل ترین نمونه آن در میان خانواده های مذهبی شیعه، کارگاههای سنتی تولید و یا کاسب بازار سنتی که هر سه محیط، متمرکز، محدود و در عین حال، با امکانات ارتباط گسترده با اقدار سنتی جامعه هستند، اتفاق می افتد. جایگاه اصلی آن در جامعه سرمایه داری، تولید و توزیع کوچک و متوسط، و حرص و ولع و هول و هراس این نیرو برای بهره مند شدن هر چه سریعتر، از مزایای ثروت اندوزی در جامعه تولید کالائی است.

شخصیت درونی یک سرکوبگر شیعه، بر درونی گسیخته و نفرت انگیز بناء شده است. در مرکز این فردیت، نفرت از انسان آزاد، و تحقیر حق دفاع از حقوق فرد در برابر صاحبان قدرت قرار دارد. لودگی مضحک و تمسخر ارزشهای مدرن، نظیر هنر، ادبیات و اساساً هر نوعی از تفکر خلاق انسانی، نفرت از رابطه جدی با سرنوشت جامعه و احساس مسؤولیت در قبال آن، نفی "دموکراتیک و ملی"، از همین رو است. چهره هایی نظیر خمینی، لاجوردی، خامنه ای و رفسنجانی، از بازتاب دهندگان اصلی این فردیت نحس دوره بدویت هستند. این شخصیت از یک طرف در مقابل دنیای جدید صنعتی قرار می گیرد، که منافع بیشماری از قدرت و ثروت را برای او- که به اعمال سلطه، دریدن و لگد زدن به دیگران عادت دارد- تضمین می کند؛ از سوی دیگر دنیای درونی او نیز- عمدتاً محیط کشمکش برای غلبه بر نیاز های فروخورده جنسی ضمن تسلط بیرحمانه بر زن و حسرت سلطه سادیستی بر

هر طعمه ساده ای- او را به سوی کشاندن نیروی درونی به سمت اعمال اتوریتیه مطلق در خانواده، ایجاد کانون قدرت و به اتکاء آن، عرض اندام در منازعات قدرت در جامعه، سوق میدهد. این به ویژه اهمیت دارد که بخش بزرگی از رساله ها و بحث های آخذ های شیعه، به موضوع کنترل نیروی جنسی در دوره بلوغ و جهت دادن به سمت مذهبی شدن و تأسیس هر چه سریع تر یک خانواده سنتی، و اعمال سلطه مطلق بر زن و بچه ها قرار دارد. خانواده از این طریق تبدیل به مرکز اعمال قدرت مرد و به اعتبار آن در جامعه ارتقاء یافته، او را در شرایط مناسب تر کشمکشهای قدرت با دیگران، قرار میدهد. مبنای بیرحمی و بربرمنشی این کاراکتر در جامعه، مستقیماً از مناسبات او در خانواده، چه به عنوان یک برده و کنیز در یک خانواده مذهبی، و چه به عنوان یک بزرگسال نظیر یک برده دار، و شکل گیری یک ارتباط ارگانیک بین این محیط و شرایط سیاسی- فرهنگی ضد کمونیستی در جامعه سرمایه داری، باز تولید می شود. ضدیت با کمونیسم، آن نقطه ای است که کوره نفرت آخذ و بازاری پلید، علیه انسان و ترقیخواهی و زنان و جوانان و حق برقراری رابطه جنسی، در آنجا متمرکز میگردد. فردیت سرکوبگر افراطی اسلامی، در دنیای دو گانه ای زندگی می کند. دنیای واقعی بیرونی که مدام باید خود را از هجوم ارزشهای جدید تهدید کننده آن حفظ کند، و دنیای درونی که بر اشتیاق انتقام کشی از این موج ویرانگر علیه محیط بدوی او، استوار می گردد. دستیابی آنها به قدرت در ایران که کاملاً روشن شده، حتی بدون پیش بینی و تصور خود آنها بود، شرایط " ایده آل " حل این تناقض را، در اختیار آنان قرار داد. با سرکوب و قتل عام و نفی همه ارزشهای مربوط به حقوق انسانی، و قبل از همه آزادی بیان، حقوق زنان و نسل جوان تهدید کننده سلطه گری آنها، موجودیت سراپا دروغ و پرتناقض آنها، امکان یکدست شدن و حل انبوه تضادهای درونی را پیدا کرد. **حکوت اسلامی تا آنجا که به تحولات این فردیت پیشا انسانی و تهوع آور بر می گردد، ظرف سیاسی و نوعی تجدید سازمان جامعه بر اساس ارزشهای ضد انسانی است، که وحدت درونی و بیرونی او را تضمین می کند.** این تناقض درون و بیرون او در سطح روحيات و عادات در آنجاست، که سرکوبگر اسلامی، به لذت بردن از کشتارهای محمد تاجر در جنگهای او به مثابه یک سادیست حامی شخصیت ماقبل انسانی، و لذت بردن مازوخیستی از ریختن خون "ناحق" حسین در واقع کربلا، خو گرفته، با آن بزرگ شده، بدون یافتن لحظه و گره گاه اجتماعی برای ارضاء آنها، قادر به زندگی نیست.

بخش اعظم تلاش یک آخذ و حزب الهی، تلاش برای پنهان کردن همین دنیای پرتناقض او است. جنابیت و آدم کشی، نفی حقوق انسانی مردم و جلوگیری از هرگونه ابراز نظر دیگران، چیزی جز تلاش برای جلوگیری از لو رفتن خود، و دنیای درونی پرپیچ و خم او هم نیست. کاراکتر متناقض سرکوبگر اسلامی، برای ایجاد آرامش و تأمین وحدت درونی خود، به تخریب جهان پیرامون دست می زند. کشتار انسانها، نفی و تحقیر ارزشهای اولیه انسانی، آن شرایطی است که درون او را آرام، و دنیای بدون تناقضی را برای او به ارمغان می آورد. هر چیزی را که در او ترس تولید می کند، انکار و یا با بی رحمی تمام نابود می کند. همه آنها که قتل عام شدند، برای آخذ اسلامی و میر غضبان او، آنهایی هستند که قادر بودند، بدون تناقض با دنیای جدید، زندگی کنند. مشخصه خود او اما درست عکس آن، زندگی در دنیای عذاب آور و پرتضادی است، که مدام او را به ارتکاب ریا کاری، دو روئی و رفتارهای تمسخرآمیز سوق می دهد.

تاریخ بشر برای او، چیزی جز ظهور یک بازاری راهزن - محمد تاجر - به عنوان حاکم قهار و غلبه بر مخالفینش، از طریق سبیت و بیرحمی نیست. اما جامعه مدرن، لذت بردن از طریق عادات و روحيات مدرن، نظیر گسترش روابط واقعی میان زن و مرد، استفاده از هنر، ورزش و دهها فعالیت جدید فرهنگی - اجتماعی را، ممکن

ساخته است. یک آخذ و یک حزب الهی اما نه در متن این شرایط مدرن، بلکه در دنیای متناقض و سراپا نفرت خود زندگی می کند. دروغ و ریاکاری که صفت اصلی همه آنهاست، همین تناقض مهلک درونی، و تلاش برای پنهان کردن آن را هم منعکس می کند، و از این طریق بر پدیده های عینی در جامعه پیوند خورده، و به سطح فرهنگ یک نیروی ارتجاعی جانبدار در جامعه سرمایه داری، ارتقاء پیدا می کند. در جامعه ایران، آنها تبدیل به یک نیروی سیاسی شدند، از آنجا که نیروی اجتماعی دیگری در همین شرایط وجود داشت، که در درون تناقضات اقتصادی ناشی از تسلط سرمایه داری دست و پا میزد. این نیروی اجتماعی، با همه نظامات مدرن اقتصادی، همچنین کارکردهای فرهنگی آن، که مستقیماً مناسبات فردی- اجتماعی او را لمس می کردند، در تضاد قرار داشت. یک حزب الهی و یک آخذ، یک فاشیست بدتر از نوع کلاسیک آن، و به این اعتبار افراطی ترین نوع مدافع بردگی سرمایه داری است، که یاد گرفته است، خود را در خدمت نظام بیمار سرمایه داری در آورده، و شیوه زندگی غیر انسانی خود را، به امری عادی و معمولی تبدیل کند. بستر و آبشخور رشد این فردیت، سلطه ضد کمونیسم افراطی، به عنوان فرهنگ سیاسی مسلط در جامعه سرمایه داری است. بدون وجود نیروهای سیاسی افراطی ضد کمونیسم افراطی، نظیر دستگاه سلطنت و لیبرالها، مذهبی و یا غیرمذهبی، فردیت اسلامی قادر به شکوفائی سیاسی خود نبود.

آخذ ایرانی از آدم کشی لذت می برد. اما او در این لجنزار ضد انسانی ترین عادات بدویت، تنها نیست. بخش دیگری از جامعه هم که مراسمهای آدم کشی های خیابانی او را تماشا می کنند، نیازهای سادیستی خود را از کشتن انسان، نه با تجسم ذهنی و به کمک تصاویر و فیلم، بلکه به طور واقعی، در روز روشن و در خیابان ارضاء می کنند. رژیم اسلامی و سران تبهکار آن بر وجود چنین گرایشهای بربرمنشانه ای در ایران سلطنت و آخذ زده، و نیازهای باقی مانده از دوران آدم خواری، کاملاً آگاه بوده، از طریق میدان دادن و تقویت آن طی سه دهه، به درنده خوئی خود مشروعیت اجتماعی می بخشند. آنها، بخشی از جامعه را هم، در لذتی که خود می برند شریک میکنند، تا از این طریق هم، به طریقی به نیروی اجتماعی اصلی و بدوی خود دسترسی پیدا کرده، آن را در پشت سر خود- به ویژه برای سرکوب خیابانی، شکنجه و اعدام و زندانبانی- بسیج کنند.

خوی آدم کشی در حکومت اسلامی همچنین در آنجا هم است که آنها، انسان را موجودی بی ارزش و شایسته بردگی و کنیزی، در بهترین حالت شایسته ترحم می دانند. حتی نظام سرمایه داری را، در آنجا که ناچاراً، زیر فشار مبارزات طبقه کارگر، حقوقی را برای انسان به رسمیت می شناسد، نمی پذیرند. آنها آشکارا بخش مهمی از سیستم حقوقی جوامع قبیله ای، برده داری و فئودالیسم را، در سیستم حقوقی جامعه سرمایه داری ایران، ادغام کردند، تا هر چه بیشتر انسان و حقوق اولیه او را انکار و محدود سازند.

نحوستی که از طریق اسلام و مذهب شیعه بر مردم ایران نازل گشت، بزرگترین تراژدی تاریخ ۶۰۰ سال اخیر جهان است؛ فراموش نکنیم: فاشیسم هیتلری، علی رغم برپایی جنگ دوم جهانی و قتل عام ۶ میلیون یهودی غیرنظامی، زیر فشار خردکننده کمونیسم و نیروهای آزادیخواه دیگر - دولتها و یا توده های مردم- پس از ۱۲ سال در هم شکست و نابود شد. در حالی که بربریت اسلامی ۳۰ سال است که به کشتار و ترور روزمره مردم، و نابودی کشور مشغول بوده، حتی به روابط بین المللی ویژه بقاء خود هم، شکل داده است. بدون کمک دشمنان مردم از میان لیبرالهای غیرمذهبی، ملی - اسلامی ها، سلطنت طلبان، طیف توده ای- اکثریتی، لیبرال- دموکراتهای جدید، و باندهای تبهکار و بی وجدان خارج از کشوری ضد حفظ سازمانهای بزرگ چپ - این به اصطلاح "اعضاء"،

"کادرها"، " رهبران سازمان" و " کمیته مرکزی" - این حکومت نمیتوانست، اینهمه سالهای خونین و غیرقابل
تحملی را به مردم آزاده و شرافتمند ایران تحمیل کند.